

# منابع متضاد و گفتمان نابرابر

عبدالحامد فرازی - بانه

جلایی پور در مصاحبه با نشریه دریاچه بدان اشاره کرده‌اند. (۱) نگرش اول معتقد است که کردستان بخشی از خاک ایران است. تقصیر از مردم کردستان نیست، باید حساب مردم را از گروه‌های سیاسی جدا کرده و به آنان رسیدگی کنیم تا مسئله حل شود و نگرش دوم بر این اعتقاد بود که اصلاً سرشت کردستان بد است. تاروستاهای کردستان هست ناامنی ادامه دارد. اصلاً نباید این روستاها را برداشت و جایش سیب‌زمینی کاشت که البته هر دوی این نگرش‌ها امنیتی‌اند و برقراری امنیت را شرط اصلی پیشبرد همه کارها می‌دانند.

نگارنده این سطور بر این عقیده است که هر دوی این نگرش‌ها به این شکل نگرش‌های عقیمی‌اند و برای حل مسئله کردستان راه به جایی نمی‌برند. پس اگر واقعاً به تمامیت ارضی و امنیت ملی علاقه‌مندیم نگرش سوم می‌باید تاگفتمان تازه‌ای آغاز شود. درباره نگرش دوم، بحث چندانی ندارم. چراکه نگرشی فاشیستی است فقط این نکته را خواهم گفت که پیروان این دیدگاه اگر چشم دل باز کنند خواهند دید که کردستان یکی از ثروتمندترین و غنی‌ترین مناطق ایران و جهان است و نه برای چنان طرح‌هایی که برای بسیاری طرح‌های عمرانی و انسانی استعداد فوق‌العاده‌ای دارد.

اما در مورد نگرش اول که بسیاری از تحلیل‌های روشنفکران و سیاستمداران مرکزی از آن سرچشمه می‌گیرد می‌خواهم بگویم هر نوع تلاشی برای جداکردن حساب گروه‌های سیاسی از مردم کردستان به صورتی که تا به حال مرسوم بوده به معنای پاک‌کردن صورت مسئله و اصولاً تلاشی ناموفق است. البته اینجا هدف طرفداری و تبری بهی چون و چرای گروه‌های سیاسی کرد نیست، بلکه باید در جای خود به نقد ریشه‌ای آنان هم به خصوص به نسبت مشی انتخاب شده توسط ایشان پرداخت. اما کم اهمیت گرفتن وزن آنها بدون در نظر داشتن شرایط اجتماعی و فرهنگی منطقه که آنان از دل آن شرایط بیرون آمده‌اند دور از واقعیت می‌نماید.

مصاحبه آقای احسان هوشمند هم نمونه‌ای است از آن تحلیل و موضع‌گیری‌های متأثر از نوع نگرش اول که البته نقد اصلی این نوشتار هم بر مصاحبه‌ایشان است. آقای هوشمند در مصاحبه با چشم‌انداز ایران به زعم خود قصد دارند نقدی علمی و واقع‌بینانه از مسئله داشته باشند و اگرچه در جای جای مصاحبه، خود را به عنوان یک کرد معرفی می‌کنند اما به خاطر عدم درگیری عملی ایشان با مسئله کرد به خصوص نشستن در مرکز در سال‌های اخیر، به نظر من درک درستی از خواسته‌ها و مسائل کردستانی‌ها ندارند و باید ایشان را در زمره روشنفکران مرکز نشین دسته‌بندی کرد. تلاش ایشان برای گشودن دریاچه‌ای به گفت‌وگو با موضع

بازخوانی مسائل کردستان آن هم در شرایطی که منطقه به تازگی می‌خواهد از تبعات منفی جنگی مدرن فارغ آید، حائز اهمیت است. در این شرایط که بسیاری از مردم، مایوس از اصلاحات آقای خاتمی حتی منتظرند دستی از خارج بیاید و کاری برای رهایی از این بن‌بست بکنند و بسیاری سناریویی را مشابه آنچه در عراق گذشت برای ایران هم چندان دور از ذهن نمی‌دانند، در چنین شرایطی اختلافات قومی به وقت خود، می‌تواند بسیار برجسته شده و اثرات ناگوار و غیرقابل پیش‌بینی‌ای را مانند واقعه نقده یا حتی فاجعه بوسنی به همراه داشته باشد.

مطالبی که در ویژه‌نامه کردستان نشریه چشم‌انداز ایران آمده، برای طرح یک گفت‌وگوی نسبتاً سالم می‌تواند سودمند واقع شود. اما مشکل بزرگی که در همان ابتدا رخ می‌نماید این است که چنین گفتمانی اصولاً در چنین شرایطی یک گفتمان نابرابر است چراکه اپوزیسیون کرد، تریبونی در داخل در اختیار ندارند که از خود دفاع نمایند. لذا در گفتمانی نابرابر و به صورت یک طرفه عملاً مورد حمله واقع شده، بدون این که کسان زیادی هم در داخل این امکان را داشته باشند یا فضا را برای این که بتوانند نقدی به نسبت منصفانه‌تر از اوضاع ارائه دهند، باور کنند. کلیات رویکرد روشنفکران و سیاستمداران مرکز نشین در بررسی مسائل کردستان به طور خلاصه بر چند محور استوار است: ۱- کردها در اصل ایرانی‌اند، زبان و فرهنگشان ایرانی است و شرایط آنان با کردهای دیگر کشورها به کلی متفاوت می‌باشد. ۲- سیاسی شدن پدیده قومی در ایران و شکاف میان قومیت‌ها اصولاً برمی‌گردد به دوران بعد از روی کار آمدن دولت مدرن و پیش از آن پدیده‌ای به این نام نداشته‌ایم. ۳- آنچه بیش از همه در سیاسی شدن قومیت در ایران دخیل بوده عبارت است از فاکتور دخالت و تحریک نیروهای خارجی یا بیگانه. ۴- بزرگ‌ترین خطای راهبردی کردها در طول تاریخ مبارزاتشان برگزیدن روش مبارزه مسلحانه بوده و در صورتی که چنین خطایی را مرتکب نمی‌شدند، بسیاری از مسائل را حل کرده و اکنون وضعیتشان بسیار بهتر بود. ۵- محرومیت کردستان به عنوان یک واقعیت، یکی از بزرگ‌ترین مشکلات تاریخی کردهاست و چنانچه از لحاظ اقتصادی به آنها رسیدگی شود، خودبه‌خود مسئله حل شده و به‌سوی مرکز گرایش پیدا می‌کنند.

اما از لابه‌لای مصاحبه‌ها و اظهار نظرهای اکثریت صاحب‌نظران در مرکز برمی‌آید که اولویت و دغدغه اصلی ایشان هر دم حفظ تمامیت ارضی و تداوم امنیت ملی است؛ لذا دائماً نگرش امنیتی نسبت به کردستان بر آنان غالب و سرانجام مسئله هم به همان جا ختم می‌گردد.

از دوران آغاز انقلاب اسلامی عمدتاً دو نوع نگرش به جهت راهکار نسبت به کردستان در میان مرکز نشینان رایج بوده که آقای حمیدرضا

سلبی و نفی‌ای نسبت به طرفی که احتمالاً باید یکی از طرف‌های دیالوگ و گفت‌وگو باشد در همان ابتدای راه به بن‌بست می‌رسد چرا که موضع ایشان در کل بیشتر، یک نوع خودبزرگ‌بینی را تداعی می‌کند تا یک بررسی و تحلیل بدون انگیزه و غرض.

در تصویری که آقای هوشمند از مناطق کردنشین به دست می‌دهند آمده است که: شواهد نشان می‌دهد این مناطق که ما از آنها به عنوان کردنشین نام می‌بریم همواره بخشی از حکومت یا سرزمین ایران بوده‌اند اما در زمان دولت صفویه بعد از رسمیت مذهب شیعه در کشور که توأم با بروز بعضی خشونت‌ها بوده موجب می‌شود بخش‌هایی از جمعیت کرد سنی نسبت به بقیه ساکنان کشور احساس تمایز کنند و شکاف اجتماعی به وجود آید. سپس ادامه می‌دهند که خلیفه عثمانی به کردها وعده‌هایی می‌دهد دال بر این که در صورت پیوستن این مناطق به آنها از امرای کرد برای اداره مناطق استفاده می‌کنند و... بعد از جنگ چالدران ۲۰ امارت کردنشین قراردادی با عثمانی‌ها می‌بندند و از تابعیت ایران خارج می‌شوند. (۲)

به‌ظاهر برای آقای هوشمند جرقه مسئله از دوره صفویه زده می‌شود، اما نکته مهمی که ایشان کمتر بدان توجه دارند عبارت است از نقش خودآگاهی جمعی و زبان به عنوان مهم‌ترین مشخصه اقوام و در واقع اهمیت هویت‌یابی اقوام از خلال زبان.

پیدایش و پویایی زبان‌ها، گویای پیدایش و پویایی اقوام است تا جایی که پیدایش اقوام به پیدایش زبان‌ها پیوسته است، رولان برتون در کتاب قوم‌شناسی سیاسی می‌گوید نخستین مرحله در پویایی قومی آن است که قوم به مثابه یک گروه واقعی یعنی جماعتی به رسمیت شناخته شده و آگاه به وجود خویش شکل بگیرد و در نگاه دیگران و بیش از آن در نگاه خویش از نیستی به هستی درآید. (۳) این مسئله برای کردها البته به پیش از دوران صفویه برمی‌گردد. یعنی کردها از قبل با تفاوت‌گذاری‌های طبیعی و با تعیین مرزهای قومی و زبانی خود از دیگران هویتی مستقل برای خود تعریف کرده‌اند و می‌خواستند بگویند که ویژگی‌های فرهنگی، جهان‌بینی و راهکارهای خاص خود را دارند. غالب اینجاست که آقای هوشمند با وجود این که قومیت را یک امر کهن می‌دانند در بررسی زمینه‌های احساس تمایز کردها با بقیه ساکنان کشور به جای پرداختن به این تفاوت‌گذاری‌ها و تحولی که از قدیم به واسطه عوامل جغرافیایی در زبان شفاهی مردم کرد به وجود آمده است سعی کرده‌اند، نخست این که بازه زمانی پدیده قومی در ایران را هر چه تنگ و محدودتر نمایند، ثانیاً نقش دخالت و تحریک نیروهای بیگانه را

از همان دوران صفویه بسیار برجسته‌کنند و در همان حال بدون توجه به ماهیت اشتراکات حرکات قومی در ایران، عراق و ترکیه و با تقلیل خواسته‌های جنبش‌های کردی، سیاسی شدن قومیت در ایران را به بعد از دوران رضاشاه نسبت می‌دهند. در حالی که متفاوت شدن زبان کردی از مجموعه‌های همجوارش ابتدا به شیوه طبیعی و به واسطه تنوع محیطی و جغرافیایی منطقه شروع شده، سپس یک اراده سیاسی هم در پشت سر آن قرار می‌گیرد تا بتواند این تفاوت را به اثبات رساند که این خود به دلایل گوناگونی وابسته است. یکی از این دلایل که فصل مشترک تمام کردها در کشورهای عراق، سوریه، ترکیه و ایران است، این است که کردها در تمامی این کشورها از سیستم قدرت کنار گذاشته شده‌اند و اگر وضع به همین منوال ادامه یابد، برای توسعه قادر به رقابت با دیگر قومیت‌ها نیستند. با یک مثال در مورد کشور چکسلواکی این مسئله را بهتر می‌توان توضیح داد. اسلواک‌های این کشور با وجود این که زبانشان گویشی از زبان چک بود با اصرار بر جدایی زبانشان و در واقع جهت پافشاری بر هویت خویش سعی کردند تا وابستگی خود را به چک‌ها را از میان ببرند، زیرا تعداد چک‌ها

از آنان بیشتر بود و شهری‌تر بودند، صنعتی‌تر بوده و از سابقه آموزش بیشتر و بهتری نیز برخوردار بودند و در نهایت توانایی بهره‌برداری بیشتر از هرگونه توسعه را داشتند. در کشورهایی هم که کردها را دربر گرفته‌اند اگر مردم کرد به این نتیجه برسند که تمام منابع قدرت را دیگران برای همیشه قبضه کرده‌اند و آنها شانس برای رقابت ندارند به چنان وحدتی نمی‌توانند دل‌خوش کنند. در جای دیگری از کتاب قوم‌شناسی سیاسی می‌خوانیم: تبلور یافتن اقوام یا پیدایش قومی همواره سبب به حرکت درآمدن فرایندهای همگرا می‌شوند که هر یک دارای مراحل خاص خود هستند. عموماً در نخستین مرحله با خودآگاهی جمعی، تعریف و تعیین محدوده‌های قومی، با توجه به تنوع و تقسیم‌بندی‌های قبیله‌ای و کلان نسبت به دیگر مجموعه‌های همجوار روبه‌رو هستیم. سپس مسئله دفاع، ارتقا و وحدت بخشی به زبان پیش می‌آید. قوم و زبان اغلب با پذیرفتن یک نام، نمادی برای خود ایجاد می‌کنند. این نماد ارزش نشانه‌ای بالایی به خود می‌گیرد که می‌توان آن را با پرچم و سرود ملی ملت‌ها مقایسه کرد که آنها نیز نشانه‌هایی ابداع شده یا باز یافته‌اند. (۴) در مورد کردها، تغییر تاریخی از امر قومی به امر سیاسی را می‌توان از این منظور بررسی کرد.

درباره زبان استاندارد کردی که آقای هوشمند معتقدند جنبش‌های قوم‌گرای کرد با تأسی به همان راهکار رضاشاه، یعنی نفی و ممنوع کردن زبان‌ها و گویش‌های محلی خودشان در پارادوکسی می‌افتند که از دل آن،

**رویکرد روشنفکران و سیاستمداران مرکز نشین در بررسی مسائل کردستان به‌طور خلاصه بر چند محور استوار است:**  
**۱- کردها در اصل ایرانی‌اند، زبان و فرهنگشان ایرانی است و شرایط آنان با کردهای دیگر کشورها به کلی متفاوت می‌باشد. ۲- سیاسی شدن پدیده قومی در ایران و شکاف میان قومیت‌ها اصولاً برمی‌گردد به دوران بعد از روی کار آمدن دولت مدرن و پیش از آن پدیده‌ای به این نام نداشته‌ایم. ۳- آنچه پیش از همه در سیاسی شدن قومیت در ایران دخیل بوده عبارت است از فاکتور دخالت و تحریک نیروهای خارجی یا بیگانه. ۴- بزرگترین خطای راهبردی کردها در طول تاریخ مبارزاتشان برگزیدن روش مبارزه مسلحانه بوده و در صورتی که چنین خطایی را مرتکب نمی‌شدند، بسیاری از مسائل را حل کرده و اکنون وضعیتشان بسیار بهتر بود. ۵- محرومیت کردستان به‌عنوان یک واقعیت، یکی از بزرگترین مشکلات تاریخی کردهاست و چنانچه از لحاظ اقتصادی به آنها رسیدگی شود، خودبه‌خود مسئله حل شده و به‌سوی مرکز گرایش پیدا می‌کنند**

تمام تفاوت‌های زبانی - مذهبی نفی شده و زبان استاندارد جایگزین می‌شود. (۵) باید گفت که نخست زبان کردی با وجود این‌که جزو دسته‌زبان‌های ایرانی است، اما خود یک زبان مستقل است نه لهجه‌ای از زبان فارسی. در حالی‌که این موضوع در مورد لهجه‌های گوناگون زبان کردی صحت ندارد و تفاوت میان لهجه‌های کردی به اندازه تفاوت میان زبان کردی و فارسی نیست و دوم این‌که تشبیه موضع رضاشاه به نسبت زبان‌ها و گویش‌های محلی به مواضع جنبش‌های کردی در این باره منصفانه نیست، چون هیچ‌کدام از این جنبش‌ها لهجه‌های گوناگون زبان کردی را ممنوع و یا تحقیر نکرده بلکه سعی کرده‌اند از آنها برای غنی کردن زبان استاندارد کردی استفاده نمایند. این را هم باید در نظر گرفت که هر قومیتی که در پی ابراز آشکار هویت خویش باشد یکی از نخستین وظایفش ایجاد وحدت و انسجام در زبان است چون اشتراک زبان، خود به‌نوعی سبب وحدت قومی می‌شود. نمونه این مورد را می‌توان در جنبش‌های گوناگون جهان از جمله جنبش ایرلند، باسک و مردم هند به چشم دید. پس هر جنبشی ممکن است به این نتیجه برسد که از یک طرف با تفاوت‌گذاری میان خود و مجموعه‌های دیگر و از طرف دیگر با وحدت و انسجام در داخل قوم، به‌وسیله یک زبان استاندارد بر هویت خود پافشاری کند. اگر تا به حال نقش برخی گویش‌های کردی در تعیین زبان معیار بیشتر بوده طبیعی است که مسئله وحدت بخشی به زبان باید از یک نقطه‌ای شروع شود تا به تدریج بتواند دیگر مناطق را فراگیرد و طبیعتاً حداقل تا مرحله‌ای خاص لهجه مناطقی که به دلایل گوناگون کانون بحران یا مبارزات و جنبش‌ها بوده‌اند در اوایل سهم بیشتری به خود اختصاص می‌دهند. نمونه این مورد را تا حد زیادی در باره مناطق موکریان در کردستان ایران، سلیمانیه در عراق و دیاربکر در ترکیه می‌توان مشاهده کرد.

درخصوص نقش عوامل خارجی در طرح خواسته‌های قومی و سیاسی اگرچه ایشان سعی دارند مسئله را تنها محدود به تأثیر این عوامل نکنند و در روند شکل‌گیری احزاب سیاسی کردی به عواملی چون شکاف به‌جای مانده از دوره صفویه، تمرکز قدرت رضاخان و نفی نهادهای سنتی، آشنایی با مفاهیم مدرن توسط نخبگان قوم‌گرای کرد، تأثیر جنبش‌های عراق و ترکیه بر ایران و تفاوت مرزهای سیاسی با مرزهای قومی و اجتماعی، اشاراتی گذرا و حاشیه‌ای شده است. (۶) اما باز هم می‌بینیم که تأثیر این عامل خارجی در تمام مصاحبه‌شان چنان برجسته است که به‌عنوان یک اصل محوری تا آخر در بحث حضور جدی دارد. به‌طوری‌که عملاً تمام عوامل و فاکتورهای دیگر تحت الشعاع آن قرار گرفته‌اند که این به معنی نفی و شک در اصل مسئله‌ای به‌نام مسئله کرد است. نمود بارز این نوع نگرش را می‌توان در دیدگاه‌های اندیشمندان و صاحب‌نظران دیگر هم در مرکز باز یافت که همگی به‌نوعی بر عدم اصالت و جدایی جنبش‌های کردی از مردم کردستان می‌خواهند تأکید کنند. آقای دکتر حمید احمدی در کتاب قومیت و قوم‌گرایی در

ایران (از افسانه تا واقعیت) می‌گویند تنها از اوایل قرن بیستم به بعد است که مسائل مذهبی و زبانی در ایران سیاسی می‌شوند و ناسیونالیسم یا جنبش‌های به اصطلاح قومی در گذشته ایران قابل مشاهده نیست. ایشان هم علیرغم اشاره به عواملی چون دولت‌های مدرن اقتدارگرا و مبارزه نخبگان سیاسی برای رسیدن به قدرت، در دسته‌بندی متغیرهای سه‌گانه موثر بر گرایش‌های خودمختاری طلبانه و جدایی خواهانه نقش حیاتی را همچنان به دخالت قدرت بزرگ و دولت‌های رقیب منطقه‌ای می‌سپارند (۷) و به این صورت از اصالت قضیه می‌کاهند.

آقای عباس عبدی هم در مصاحبه با نشریه ترک‌زبان دانشجویان اوپرنجی می‌گویند که مسئله ما در ایران مسئله قومیت و زبان نیست، بلکه مسئله مذهب است. به همین دلیل فرقی نمی‌کند مرجع تقلید، رهبر یا رئیس جمهور ترک باشند یا فارس و اصلاً کسی به این مسئله فکر نمی‌کند. ایشان حتی بر این باورند که کسانی که زبان مادری‌شان فارسی نیست این احساس را ندارند که این زبان را یاد گرفته‌اند (۸) و به این صورت مسئله را انکار می‌کنند.

به نظر من تبیین علل ظهور احزاب سیاسی کرد باید از عللی چون درک وجود تضادهای اجتماعی (۹) و رواج ایده وحدت همچون قدرت (۱۰) در زمینه‌های تاریخی به‌جا مانده از دوره اسماعیل آقاسمکو و همزه آقای منگور بیشتر بهره جست. تأثیر متقابل جنبش‌های کردی در کشور ایران و عراق و ترکیه هم امری طبیعی و بیانگر وجود دردی مشترک میان آنهاست. همچنین در بررسی رویکردهای نظری در روند پیدایش احزاب سیاسی، رویکردها یا نظریه‌های مبتنی بر موقعیت‌های بحران تاریخی و رویکردها یا نظریه‌های نوسازی (۱۱) تا حد زیادی می‌توانند ما را یاری دهند. در تشریح رویکردهای مبتنی بر بحران‌های تاریخی به ذکر چند نوع بحران به‌عنوان مثال، به نقل از کتاب احزاب سیاسی و نظام‌های حزبی نوشته حسینعلی نوذری اکتفا کرده عبارتند از: ۱. بحران هویت ملی ۲. بحران مشروعیت دولت ۳. بحران مشارکت سیاسی ۴. بحران تخصیص و توزیع منابع ۵. بحران مداخله دولت در جامعه. فرایند نوسازی هم مستلزم حضور عوامل و فاکتورهای چندی است. (۱۲) رشد شتابدار ارتباطات و حمل‌ونقل، افزایش دامنه تحرک اجتماعی و جغرافیایی، گسترش آموزش و پرورش، رشد روند شهرنشینی و غیره از جمله عواملی اند که هر چند کم اما نقش برجسته‌ای در میزان خودآگاهی و افزایش مطالبات قومی کردها ایفا کرده‌اند.

صحبت از این‌که قاضی محمد را مردم در یک فرایند دموکراتیک انتخاب نکرده‌اند یا نخست‌وزیر او چندان اهمیت نداشته و قدرت در دست رئیس جمهور متمرکز بوده است. (۱۳) عجیب به نظر می‌رسد میزان مترقی بودن سیستم حکومتی جمهوری مهاباد را به نسبت شرایط فرهنگی و سیاسی آن زمان کشور ایران باید سنجید و قضاوت کرد. صحبت از محبوب نبودن قاضی محمد یا همراهی کومه ژ. ک با روس‌ها مستلزم ارائه داده‌های دقیق‌تری‌اند تا بتواند ما را به سوی تحلیلی

**نگرش اول معتقد است که کردستان بخشی از خاک ایران است. تقصیر از مردم کردستان نیست، باید حساب مردم را از گروه‌های سیاسی جدا کرده و به آنان رسیدگی کنیم تا مسئله حل شود و نگرش دوم بر این اعتقاد بود که اصلاً سرشت کردستان بد است. تا روستاهای کردستان هست ناامنی ادامه دارد. اصلاً باید روستاها را برداشت و جایش سیبزمینی کاشت که البته هر دوی این نگرش‌ها امنیتی‌اند و برقراری امنیت را شرط اصلی پیشبرد همه کارها می‌دانند**

منطقی و دور از غرض که هدفش گفت‌وگو است نه نفی و انکار هدایت نماید.

در جای دیگری از مصاحبه هوشمند از کیانوری نقل شده که بارزانی، قاضی محمد را به خیانت متهم کرده، بعضی‌ها می‌گویند بارزانی کیش شخصیت داشته و نمی‌توانسته قاضی را تحمل کند. این است که عده‌ای معتقدند که آمدن بارزانی به مهاباد برای نظارت بر کار آنان بوده. این حس رقابت ممکن است یکی از متغیرهای جدی باشد (۱۴) ولی من اینجا از آقای هوشمند می‌پرسم که واقعاً این گمانه‌زنی تا چه اندازه می‌تواند متغیری جدی باشد؟

یا از قول غنی بلوریان آمده است که قاسملو با رفتن به چکسلواکی احتمالاً با وجود گرایش‌های تندتر کمونیستی روابط مشکوکی با کمونیست‌ها برقرار می‌کند. از یک سو کارمند دولت عراق بوده، اما چون از عراق اخراج شده پس شاید برای یک کشور بلوک شرق جاسوسی می‌کرده، (۱۵) تازه زنش هم اهل چک و یهودی هم بوده شاید برای اسرائیل هم... نه دیگر این همه با هم جور در نمی‌آید. من این مطلب را عیناً

جهت یادآوری برای خوانندگان و مخصوصاً خود آقای هوشمند آورده‌ام، بلکه بهتر خوانده شوند و به تناقضات آشکار آن پی ببرند. جای تعجب است که ایشان اظهارات اعضای حزب توده را در این مورد تا این حد ملاک قرار داده و بدان اتمام حجت می‌کنند. واقعاً این نوع بررسی که بیشتر بر اصطلاحاتی چون احتمالاً، می‌گویند و غیره استوار است تا چه اندازه یک بررسی واقع‌بینانه است؟

تقلیل جریان کنگره چهارم از یک اختلاف ریشه‌ای میان دوطیف فکری، یکی نزدیک به حزب توده که دائم‌نگاه به شرق دارد و همه مسائل را از زاویه منافع اتحاد شوروی می‌نگرد و دیگری یک حزب ناسیونالیست کردی که اولویت‌های دیگری دارد، به عوامل بیگانه برای کسانی که تا اندازه‌ای به مسائل کردستان آشنا هستند چقدر جای باور است؟

در این باره آقای هوشمند شواهد و مستندات محکمی غیر از اظهارات آقای غنی بلوریان به دست نمی‌دهند که بسیاری از این شواهد جای بحث داشته و گویا خود آقای بلوریان در مصاحبه جدیدی در بسیاری از آنها تجدیدنظر کرده‌اند. اما به نظر من اگر جریانی در پشت پرده کنگره چهارم بوده باشد آن حزب توده بوده نه حزب بعث. نحوه روابط حزب دموکرات با حزب بعث، میزان همکاری و استقلال آن از رژیم عراق، موضع‌گیری آن در زمان جنگ عراق با ایران و همکاری حزب دموکرات با مردم کردستان عراق بعد از جنگ خلیج فارس خلاف این ادعاها را ثابت می‌کند. درباره کسانی همچون آقای فاروق کیخسروی که به نظر آقای هوشمند در حال حاضر هم فعال‌اند می‌توان پرسید که امثال ایشان که در شهرها ماندند و نرفتند، دستاوردهایشان چه بوده است؟ واقعاً تا چه اندازه در میان مجامع روشنفکری و سیاسی نسل جدید کردی حضور دارند؟ به نظر من اگر ایشان واقعاً بخواهند با صداقت با مسئله برخورد کنند این راهش نیست و اگر هم هنوز متوجه نشده‌اند که در آن زمان بازیچه شوروی و حزب توده

**نگارنده این سطور بر این عقیده است که هر دوی این نگرش‌ها به این شکل نگرش‌های عقیمی‌اند و برای حل مسئله کردستان راه به جایی نمی‌برند. پس اگر واقعاً به تمامیت ارضی و امنیت ملی علاقه‌مندیم نگرش سومی می‌باید تاگفتمان تازه‌ای آغاز شود. درباره نگرش دوم، بحث چندانی ندارم. چرا که نگرشی فاشیستی است فقط این نکته را خواهیم گفت که پیروان این دیدگاه اگر چشم دل باز کنند خواهند دید که کردستان یکی از ثروتمندترین و غنی‌ترین مناطق ایران و جهان است و نه برای چنان طرح‌هایی که برای بسیاری طرح‌های عمرانی و انسانی استعداد فوق‌العاده‌ای دارد**

قرار گرفته‌اند بحث دیگری است. برای ایشان بهتر بود به جای این که خود را به مثابه یک محور و یک مصلح اجتماعی فرض کنند و تمام خطا را به گردن طرف رقیب بیندازند مسئولیت قسمت زیادی از مسئله را به عهده می‌گرفتند. آقای هوشمند راست می‌گویند بحث نفوذ کمونیسم و ارزش‌های کمونیستی در بین احزاب کرد چیزی نیست که بشود به راحتی از آن گذشت اما هرکسی می‌داند که چنان ارادتی بسیار بیشتر زبینه‌آقایان کنگره چهارمی است. اینجا هم تأکید می‌کنم که هدف من تبرئه حزب دموکرات نیست، بلکه آنان هم دارای ضعف‌های خاص خود هستند که در جای خود به آن خواهیم پرداخت. اما حداقل در دو مورد دیگر انتقادات جدی بر اظهارات آقای هوشمند وارد است یکی در مورد اظهارات آقای مفتی‌زاده درباره خودمختاری؛ ایشان در این باره از آقای مفتی‌زاده نقل می‌کنند که آنچه ملت‌های مسلمان در جامعه اسلامی از آن برخوردارند مساوات کامل در تمام حقوق سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی است که مفهوم

آن بالاتر از هر نوع خودمختاری شناخته شده در جهان است... و پیگیری حقوقی به صورت خودمختاری واقعاً دون شأن ملت‌های مسلمان است. (۱۶) اینجا هم خیلی جای تعجب است که آقای هوشمند به اظهاراتی چنین کلی، مبهم و ساده‌انگارانه که هیچ‌گونه راهکار علمی و عملی مشخصی به دست نمی‌دهند دلخوش کنند و آن را به هوشیاری آقای مفتی‌زاده نسبت دهند و تازه معتقد باشند که ایشان شاید در دام خواسته‌های قومی تنگ‌نظرانه و یا تحت فشار افکار عمومی است که چنین موضع‌گیری می‌کنند. (۱۷) پس اگر ایشان احتمالاً حتی این مواضع مبهم را هم اتخاذ نمی‌کردند، بسیار هوشیارتر و مقبول‌تر می‌بودند.

مورد دیگر مربوط به قانون بریتون در کتاب کالبدشکافی چهار انقلاب است. در ادامه مصاحبه آمده که بریتون معتقد است که تندروها اصولاً پیش از پیروزی انقلاب خودشان کم‌کم صغبنندی می‌کنند و نظم در بینشان شکل می‌گیرد و همین‌که میان‌روها به قدرت می‌رسند آنها خود یک دولت در دولت تشکیل می‌دهند. (۱۸) اینجا می‌توان پرسید مشکل بر سر چیست هنگامی که خواه ناخواه تندروها قدرت را به دست می‌گرفتند. آقای هوشمند به این وسیله می‌خواهند مسئولیت به قدرت رسیدن تندروها را در ایران برگردن جنبش‌های کرد بیندازند در حالی که می‌دانیم از همان ابتدا تندروها بخش عظیمی از بدنه حاکمیت را تشکیل می‌دادند و اکنون هم حضور جدی و تعیین‌کننده آنها در مقابل اصلاحات و هر نوع تحول مسالمت‌آمیزی غیرقابل انکار است. از تناقضات متعدد موجود در متن مصاحبه آقای هوشمند که بگذریم به اعتقاد من چنین تحلیل و تفسیر مسائل -برگرفته از نگرش نوع اول که در ابتدای بخش به آن اشاره شد- چون از همان ابتدا بنا بر نفی یا جلب طرف‌های مقابل گذاشته، نه می‌تواند در پیچهای به گفت‌وگو باز کند و نه کمک چندانی به حل مسائل کردستان به شیوه مسالمت‌جویانه می‌کند. هنگامی که یک طرف به هر قیمت سعی در نسبت‌دادن واقعیات موجود به عوامل خارجی نماید و با جداکردن

حساب جنبش‌های کردی از مردم کرد اقدام به نادیدمانگاشتن وزن و نقش آنان - با تمام ضعف‌های غیرقابل انکارشان - نماید، چندان چشم‌انداز روشنی برای آینده کشور نمی‌توان ترسیم کرد.

سعی در محدود کردن مسئله به بخش کوچکی از کردستان هم چندان کارساز نیست. این‌که خاستگاه بخش عظیمی از جنبش‌های کردی، کردستان شمالی بوده یک واقعیت غیرقابل انکار است. اما دلیل کافی نیست برای این‌که بگویم در مناطق دیگر بحران و مسئله نخواهیم داشت. در دوره صفویه مسئله خان احمد خان اردلان را هم در سنج داشتیم. شهر سنج و مناطق اورامانات در اوایل انقلاب یکی از کانون‌های بحران بودند. همان‌طور که در مورد پدیده وحدت‌بخشی به زبان گفته شد، بالاخره مسئله باید از نقطه‌ای شروع می‌شد و اگر به شیوه اصولی با آن برخورد نشود، به‌تدریج می‌تواند نقاط دیگر را البته با شدت و ضعف کمتر یا بیشتر فراگیرد. شاید اگر ایشان اکنون به بررسی دقیق‌تری در برخی نقاط استان‌های کرمانشاه و ایلام بپردازند و نتایج حاصله را با چند دهه پیش مقایسه کنند جواب‌های متفاوتی را دریافت نمایند.

به هر حال به نظر من در حال حاضر فضای کردستان به نسبت آن سال‌ها هم در حال رادیکال‌تر شدن است و انکار و پاک کردن صورت مسئله هم کمکی به حل قضیه نمی‌کند. بدون این‌که بخوایم حسن نیت آقای احسان هوشمند را به زیر سوال ببریم پیشنهاد می‌کنم که اگر واقعاً غدغه مسائل ایران و کردستان را دارند با فاصله گرفتن از این نوع دیالوگ بیایند تا گفتمان جدیدی را جایگزین کنیم. گفتمانی که نمود آن را در برخی مواضع، از جمله مصاحبه آقای دکتر صادق زیباکلام با روزنامه کیهان مورخه شنبه ۸۲/۳/۳۱ می‌توان مشاهده کرد. ایشان در آن مصاحبه با اعتقاد به این‌که حداقل با بخشی از اپوزیسیون کردی می‌شد صحبت و مذاکره کرد بر مواضع دو طرف منازعه که هر دم بخواهند یکدیگر را نادیده گرفته و یا بخواهند روی یکدیگر راکم کنند، انتقاد می‌کنند.

در پایان این بحث، جهت حل مسئله به شیوه ریشه‌ای، به نظر می‌رسد پیش از هر چیزی ما نیازمند ارائه تعریفی نو از واژه ملت (۱۹) در ایران باشیم. تعریفی که تاکنون از ملت ایران در ذهن ما نقش بسته است همان تعریف فرانسوی است که جهت تعریف و تکوین یک ملت تنها بر وجود یک سازمان یا سیستم سیاسی واحد تکیه می‌کند، بدون توجه به این‌که این سازمان یا سیستم سیاسی ممکن است معطوف به اراده تمام ساکنان و قومیت‌های مختلف جامعه ایران نباشد، یعنی ممکن است تمام قومیت‌ها نقش چندانی در تثبیت و تشریح سیستم سیاسی نداشته باشند.

تعریف دومی که در برخی نقاط جهان رواج داشته همان تعریف آسمانی ملت است که آن هم بر ویژگی‌های فرهنگی و زبانی جهت تعریف ملت تأکید می‌کند و ما در اینجا به خاطر ناکافی بودن این تعریف به آن کاری نداریم. اما تعریف سوم وجود دارد که ویژگی آن دورا هم حفظ می‌کند. طبق این برداشت سوم عامل تکوین هویت ملی داشتن تاریخ مشترکی از دردها و رنج‌های همگانی و خاطرات مشترک تاریخی است و شرایط عمده تکوین هویت ملی پیدایش اراده با هم زیستن و وجود منافع مشترک است. (۲۰) در آن صورت مردم به‌رغم تفاوت‌های فرهنگی، قومی و زبانی می‌توانند ملت واحدی را تشکیل دهند. متأسفانه تاریخ ایران در چند صدسال گذشته شاهد این است که هنوز این احساس و اراده مشترک به‌خوبی به‌وجود نیامده است و برخورد اقوام با هم به‌گونه‌ای بوده که انگار منافعی در تضاد با هم قرار گرفته است. اگر بی‌اعتمادی وجود دارد، این بی‌اعتمادی برای ما هم هست. به قول آقای هوشمند هنگامی که رقابت میان کشورهای ترکیه و ایران جای خود را به همکاری متقابل می‌سپارد، برای ما دیوار بی‌اعتمادی بلندتر و

برافراشته‌تر می‌گردد. مشکل دیگری در ایران که مشکل بسیار جدی هم هست، ماهیت قومی و مذهبی قانون اساسی است. به اعتقاد من تا توانیم به شیوه‌های رادیکال به نقد آن قانون بپردازیم و زمینه‌های تغییر در آن به صورتی که بتواند حقوق همگان را یکسان ادا کند، فراهم نشود. موانع جدی را نمی‌توان از سر راه برداشت. اینجاست که به‌عنوان مثال رسمیت دادن به زبان فارسی به خودی خود هم می‌تواند به مشکل تبدیل شود چراکه تنها به دلیل قوت فرهنگ فارسی نیست که زبان فارسی نسبت به دیگر زبان‌های قومی توسعه پیدا می‌کند و یا بعضی از نخبه‌های قومیت‌های دیگر جذب فرهنگ فارسی می‌شوند، بلکه نقش قدرت و سلطه سیاسی را هم در بررسی این پدیده باید جست‌وجو کرد. کما این‌که این مسئله برای اقلیت‌های فارسی‌زبانی که در کشورهای دیگر زندگی می‌کنند و سهمی در قدرت نداشته باشند، می‌تواند اتفاق افتد.

نکته دیگری که به‌عنوان نقد می‌تواند بر مواضع سیاستمداران در مرکز وارد شود این است که اکثر آنان هیچ برنامه و استراتژی مشخصی برای حل مسئله قومیت در ایران ندارند و بیشتر به یک‌سری بحث‌های کلی از جمله این‌که ما همه انسانیم و ایرانی هستیم و تفاوتی با هم نداریم، بسنده می‌کنند. در این زمینه فدرالیسم به‌مثابه یک نوع اتحاد بدون ادغام می‌تواند بسیار راهگشا باشد و مفید واقع شود. این نکته را هم می‌خواهم بگویم که مسئله کردها تنها پوشیدن لباس محلی و یا صحبت کردن به زبان مادری نیست. نباید حقوق آنها را لوٹ کنیم، مشکل تنها اقتصادی هم نیست، اگرچه اقتصاد نقش عمده‌ای بازی می‌کند. به قول هگل ملتی که نتواند خود را خلق کند، آزاد نیست. تنها در صورت آزادی می‌توان به دوستی پایدار امیدوار بود. پس بیاییم با تأکید بر درک متقابل تفاوت‌ها، اصول اولیه وحدت را از نو بنیان کنیم.

#### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- نقل از هفته‌نامه سیروان، شماره ۲۳۴، ص ۲.
- ۲- ویژه‌نامه چشم‌انداز ایران (کردستان)، ص ۵، پ ۲.
- ۳- رولان برترین قوم‌شناسی سیاسی، ترجمه ناصر فکوهی، ص ۱۰۲، پ ۲.
- ۴- همان منبع، ص ۱۱۵، پ ۲.
- ۵- ویژه‌نامه چشم‌انداز ایران، صص ۱۱۰ و ۱۱۱، پ ۳.
- ۶- ویژه‌نامه چشم‌انداز ایران (کردستان)، ص ۱۳، پ ۳.
- ۷- احمدی حمید، قومیت و قوم‌گرایی در ایران، ص ۲۰ و ۲۴.
- ۸- روزنامه نوروز ۱۳۸۰/۴/۱۶.
- ۹- حسینعلی نوذری، احزاب سیاسی و نظام‌های حزبی، ص ۵۸، پ ۲.
- ۱۰- همان.
- ۱۱- همان، صص ۶۳ و ۶۴.
- ۱۲- همان، ص ۶۵، پ ۱.
- ۱۳- ویژه‌نامه چشم‌انداز ایران (کردستان)، ص ۱۸، پ ۷.
- ۱۴- همان، ص ۲۰، پ ۱.
- ۱۵- همان، ص ۲۰، پ ۵ و ۶.
- ۱۶- همان، ص ۲۶، پ ۷.
- ۱۷- همان، ص ۲۷، پ ۹.
- ۱۸- همان، ص ۱۶، پ ۷.
- ۱۹- بشریه حسین، آموزش دانش سیاسی، صص ۲۶ و ۲۹.
- ۲۰- برتراند راسل، آزادی و سازمان، ص ۴۰۸، پ ۳.